

حرکت سبز

«قشنگ‌ترین لباس مترسک»، داستانی رازآلود است؛ هرچند ظاهری ساده دارد. مترسکی در پاییز، لباس‌های خود را از دست می‌دهد. بلوط برای مدتی او را با برگ‌های زرد خودش می‌پوشاند، ابر خاکستری لباسی برفی بر تن او می‌کند، آدم برفی شال و کلاهش را به او می‌بخشد، اما هیچ کدام از این لباس‌ها بر تن مترسک دوام نمی‌آورند تا این که سرانجام، پرستو با لباسی از پیچک، تن مترسک را سبز می‌کند.

در داستان‌های نمادین (Symbolic)، نمادها یا به صورت تصویرهای پراکنده در درون اثر حضور دارند یا کل اثر، ساختاری نمادین دارد. «قشنگ‌ترین لباس مترسک» از این هر دو جنبه سود برده است.

تمام عناصر داستانی این داستان، نهاد محسوب می‌شوند؛ از عنصر اصلی مترسک که کل روایت بر حول محور او می‌چرخد تا شخصیت‌هایی که برای مدتی کوتاه او را می‌پوشانند و سرانجام، سبز شدن مترسک در فصل بهار که اوج (climax) این روایت است. خود مترسک، در وهله اول یک نماد است؛ نماد و نشانه‌ای برای هراس، مترسک باید در جایگاهی که دارد، نه براساس نشانه‌ای وضعی، بلکه به طور طبیعی، باعث هراس پرندگان شود. تکه چوبی شبیه صلیب که معمولاً لباسی ژنده بر تن دارد، گویی نشانه‌ای وضع شده بین انسان و پرنده است که باید باعث هراس شود، اما پرنده به طور طبیعی، از این نشانه می‌ترسد. مترسک، ما به‌زای انسان است؛ انسانی که باید نگرهبان مزرعه باشد و حرکت او باعث دوری پرندگان از محصول شود، اما بار حرکتی مترسک را باد و لباس‌های او به عهده می‌گیرند. درباره مترسک، لباس، عناصر طبیعی و کارکرد مترسک، پیش فرضی برای خواننده وجود دارد که در این داستان، با حذف برخی عناصر، درباره دیگر عناصر مبالغه (Bombast) شده است.

«تری ایگلتون» (Terry Eagleton) در «نظریه ادبی» (Theory of Literary)، در بحث نظریه دریافت، درباره نقش خواننده در دریافت، حذف و برجسته‌تر کردن عناصر می‌نویسد:

«در نظریه دریافت، فرآیند خواندن، همواره فرآیندی پویا و جنبش‌بهرنج و افشاکنده در طول زمان است. خود اثر ادبی، به گفته نظریه‌پرداز لهستانی، رومن اینگاردن (Roman Ingarden)، صرفاً به مثابه مجموعه‌ای از «طرح‌ها» یا جهات کلی وجود دارد که خواننده باید آنها را تحقق بخشد. برای انجام این کار، خواننده «پیش دانسته‌های» معینی را وارد اثر خواهد کرد؛ بافت مبهم عقاید و انتظاراتی را که جنبه‌های گوناگون اثر در آن ارزیابی خواهد شد. با پیشرفت فرآیند خواندن، خود این انتظارات، در نتیجه آن چه می‌آموزیم، تعدیل خواهد شد و دور تفسیری، در حرکت از جز به کل و بالعکس، به گردش درخواهد آمد. خواننده در کوشش برای ساختن مفهومی منسجم از متن، عناصری را از آن انتخاب می‌کند و آن‌ها را در کل‌هایی منسجم سازمان می‌دهد و با حذف بعضی عناصر و برجسته‌تر کردن برخی دیگر، پاره‌ای عناصر را به شیوه‌ای خاص «عینیت» می‌بخشد. او برای آن که «خیالی» یک پارچه پدید آورد، می‌کوشد تا از درون اثر، چشم‌اندازهای مختلفی را بگیرد یا از چشم‌اندازی به چشم‌انداز دیگر حرکت کند... فرضیات اولیه ما چارچوبی پدید می‌آورند که مطالب بعدی را در آن تفسیر می‌کنیم...»

در این داستان نیز اصل قضیه نگرهبانی و حفاظت از مزرعه، فصل محصول و... حذف شده است و درباره لباس مترسک، بزرگ‌نمایی می‌شود. لباس مترسک در این روایت، از ارزش خاصی برخوردار می‌شود. نشانه مترسک، به لباس او محدود

○ هادی خورشاهیان



- قشنگ‌ترین لباس مترسک
- نویسنده: ملیحه بهرامی پارسا
- تصویرگر: نسربین صدقیان
- شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه
- چاپ: اول ۱۳۸۰
- ناشر: مؤسسه انتشارات مدینه



می‌شود و او بدون لباس، برای پرنده باورناپذیر است. از دیگر سو، تناقض (paradox) پایه اصلی روایت مترسک شده است. در درجه نخست، به مترسک در فصول پاییز و زمستان پرداخته شده است؛ فصولی که مترسک در مزرعه کاربردی ندارد و تکه چوب بی‌ارزشی بیش نیست، تناقض بعدی شخصیت بخشی (personification) به مترسک است. مترسک از ابزاری برای ترساندن پرندگان، به موجودی تبدیل می‌شود که می‌خواهد به زندگی ادامه دهد، اما هنوز هم مهمترین چیز برای زندگی کردن و مترسک باقی ماندن او، لباس هایش است که از لباس های ژنده نخست شروع می‌شود و سپس برگ‌های زرد، لباس برفی و شال و کلاه آدم برفی را تجربه می‌کند، اما هیچ کدام به قامت او سازگار نیست و باد و آفتاب، آن لباس های عاریتی را از او می‌گیرند. سرانجام، پرستو - که به عنوان نوعی پرنده باید از او بترسد، به کمک او می‌شتابد و با سبز کردن او به وسیله دانه‌های پیچکی که نزدیک پای او می‌کارد، به مترسک هویتی دیگر می‌بخشد. تکه چوبی که با لباس ژنده، باعث هراس پرندگان می‌شد، حال با کمک یکی از همان پرندگان، لباسی سبز بر تن می‌کند. با توجه به جنس مترسک که از چوب است، تبدیل شدن مترسک به درخت، به خوبی به تصویر کشیده می‌شود که این صحنه پایانی نهایت تناقض و نمادین بودن روایت است.

لباس مترسک در این روایت، از ارزش خاصی برخوردار می‌شود.

نشانه مترسک، به لباس او محدود می‌شود و او بدون لباس،
برای پرنده باورناپذیر است

«قشنگ‌ترین لباس مترسک»، به عنوان داستانی تأویل‌پذیر و نمادین، از سری داستان‌هایی است که برای تعریف خود، به زبانی خاص خود رسیده است. براساس نظریه نقد‌پدیدار شناختی، زبان اثر ادبی، چیزی بیش از بیان معنای درونی آن اثر نمی‌تواند باشد.

برخلاف نظریه‌ای که زبان را باعث حادث شدن معنا می‌داند و معتقد است هر زبانی در ذات خود، دارای معنا و به وجود آورنده معنایی جدید است، حتی اگر در حوزه ساختار و معناشناسی کلاسیک ننگند، در این نظریه، معنا زبان را با خود هماهنگ می‌سازد و در این روایت، معنا که حاصل رویارویی تناقض و نماد است، زبان را به وجود آورده است. در این اثر، زبان و بیان، همگام با معنا خلق شده‌اند و پیش‌گامی معنا کاملاً مشخص است. داستان‌هایی از این دست، برخلاف بسیاری از داستان‌های تولید انبوه که جنبه آموزشی (Didactic) یا صرفاً تفریحی دارند و حالت تعلیقی (Suspense) تصنعی به وجود می‌آورند، با روایتی آرام و بی‌هیچ عمل داستانی فریب‌دهنده یا بازگشایی رمزی که ساختگی است، حالت تعلیقی واقعی به وجود می‌آورد و علاوه بر خواننده، شخصیت‌های داستان را نیز به سرنوشت خود علاقه‌مند می‌سازد. در این نوع داستان که می‌توان از میان تعداد انگشت شمار آن‌ها در ادبیات کودک و نوجوان ایران، از «داستان دو خط» نوشته «ترگس آبیاری»، به عنوان نمونه‌ای موفق و به یادماندنی نام برد، همه عناصر داستانی و شخصیت‌های حاضر در داستان، بدون دخالت راوی، در حرکت روایت سهیم هستند و نویسنده نقش راوی را برعهده دارد؛ بدون آن که در حرکت روایت دخالت کند و برای جایگاه، موقعیت و ذهن عناصر داستان تصمیم بگیرد.

